

به روزگار فردوسی، تکیه بر «خرد»، خوشایند دستگاه عریض و طویل خلافت و سلطنت نبود. در عوض، طرح مسئله‌های عجیب و غریب و تفسیر عالم غیب و قیامت برای دور کردن اندیشه‌ی مردمان از واقعیت‌های زندگی مورد حمایت حکومت بود.

«خرد» و روزگار فردوسی

پیش از آنکه فردوسی پای به جهان بگذارد، خراسان حوادث بزرگی را تجربه کرده بود. خاطره‌ی بسیاری از قیام‌ها - که یکی پس از دیگری در موج خون فرو می‌نشست، جان را بی حرمت کرده و چشم خرد را با خونابه‌ی خود پوشانده بود.

ترکان به ظاهر نومسلمان¹، از شمال شرقی، و اعراب مدعی مسلمانی، از جنوب غربی توانسته بودند در این سرزمین یکدیگر را ملاقات کنند، و دست همکاری بفشارند. این اتحاد و همکاری برای مردم خراسان بسیار شوم و نامیمون بود.

به روزگار فردوسی، اتحاد ترکان ماوراءالنهر و دارالخلافه به بالاترین مرتبه‌ی خود رسیده بود، آنقدر که محمود غزنوی:

از بهر قَدَر عباسیان انگشت در کرده و قرمطی می‌جست، هرچه یافته می‌آمد بردار
می‌کشیدند²

¹ - منظور از واژه‌ی «ترك» هم در شاهنامه و هم در این مقال، ساکنان ماوراءالنهر خراسان بودند و نه ترکان آذری که امروزه به نام ترك مشهورند.

² - ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ دانشگاه مشهد 1350

به نظر می‌آید که هر دو قوم ترك و تازی به یکدیگر سخت نیازمند بودند. این یکی از ماوراءالنهر آمده بود، وارث آنان که بر «زین» زیسته و با شمشیر درو کرده بودند، و اکنون غلام زر خرید اعراب بودند، و اعراب خود را متولی بی چون و چرای دین می‌دانستند. این به توجیه شرعی آن، و آن، به تیغ و کوپال این نیازمند بود.

خراسان اینگونه بود، و فردوسی در توس نه زرخرید خلیفه بود و نه در جمع تیغ زنان ترك. دهقان بود، و شاهد غارت سرزمین خود، و مدام چشم در چشم هیز ترکان داشت. هر بار که سر به بالین می‌نهاد، سم کوبه‌ی اسب بیگانه را لمس می‌کرد و می‌شنید و مصیبت دیگر، همراهی و هم‌قدمی بسیاری از هموطنانش با اتحاد ترك و عرب بود. در چنین شرایطی، توجیه‌ها، تلقی‌ها و تعریف‌های متفاوت و حتی متناقضی از "دین" و دین‌داری پدید می‌آید. چندان‌که مضامین دینی، زمینه‌های بسیار متنوعی برای بازی قدرت فراهم آورده بود. و به تعبیر فردوسی:

زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش³

تحقیق در این مورد می‌تواند پژوهشگر را به پیچ و خم‌هایی ببرد که گاه امید بیرون آمدن از آن نخواهد بود. به‌گمان من فردوسی هوشیارتر از آن بود که بخواهد خود را در این پیچ و خم‌ها گرفتار کند و به جای این همه، "خرد" را دستور کار خویش قرار داد. سال‌هایی که فردوسی حماسه‌ی خود را می‌سرود، سال‌های اغتشاش، ناامنی، هراس و خشک‌سالی بود. رواج فساد و رشوه‌خواری و خیانت در میان فرماندهان نظامی و طغیان‌های گاه و بیگاه، فضای هول و اضطراب را دامن می‌زد و هزینه‌ی همه‌ی این نابسامانی‌ها بر شانه‌های تکیده‌ی مردم سنگینی می‌کرد، بخصوص دهقانانی که هنوز مزرعه‌ی آنان به تاراج نرفته بود.

³ - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه بر پایه چاپ مسکو، چاپ سوم 1386، تهران انتشارات هرمس. جلد دوم ص:

در همین روزگار خراسان «روزبازار» تصوف بود⁴. صوفیان با مریدان و معتقدان بسیار، به وجد و رقص و سماع مشغول بودند، اگر چه گه‌گاه علما و فقهای عصر، به قصد جانشان توطئه می‌کردند،⁵ اما مطلوب اینان در زمین نبود، دل در گرو «ناکجاآباد»⁶ و «عالم بالا» داشتند، و این برای درآمد خلیفه در بغداد و محمود در خراسان زیان‌چندانی نداشت. اینان بیشتر به مبارزان خلع سلاح شده‌ای شبیه بودند که در مقابل ستم و زورگویی، خراج و غارت، به مبارزه منفی می‌پرداختند.

برای عارفان قلندرخوا، و درویش‌راه نشین، فضای هول، دشواری‌چندانی نداشت. زیرا آنان هیچ تعلق خاطری به زمین و هیچ چشم‌داشتی از ابر آسمان نداشتند. اگر شهری گرفتار هجوم ترکان می‌شد به آسانی به دیار دیگر می‌رفتند و در زاویه‌ی خانقاهی یا گوشه‌ی مسجدی به اعتکاف می‌گذرانیدند.

اما فردوسی دهقان بود، ریشه در خاک موطن خویش داشت، و هر تکه‌ای از این خاک خاطره‌ی پهلوانی‌ها و جوانمردی‌های اجداد او را در خود مدفون داشت. از این رو فردوسی آن گونه که از تصوف و عرفان مراد می‌شد، صوفی و عارف نیست. عارفان با اشعریان بیشتر کنار می‌آمدند تا با خردگرایان.

فردوسی حکیم است؛ لقب «حکیم» صله‌ی شاهان و درباریان نیست، مرتبه‌ای است که خود به آن رسیده است. حکمت فردوسی حتی از جنس حکمت متالهیین و متکلمین هم نبود

⁴ - زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران، امیر کبیر 1378 / ص 68.

⁵ - همان

⁶ - - اصطلاح «ناکجاآباد» از کی و کجا در عرفان بعد از اسلام پدید آمد نمی‌دانم، اما در قرن ششم این اصطلاح احتمالاً جا افتاده بود، که سهروردی در رساله فی حقیقه العشق این اصطلاح را به کار می‌برد. رجوع شود به مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح سید حسن نصر،

همان‌گونه که خردگرایی وی با عقل‌گرایی معتزله نسبتی نداشت. به تعبیر دیگر، خردگرایی فردوسی برای استدلال عقلانی در علم کلام نبود بلکه بیشتر برای فهم و حل مشکلات همین زندگی زمینی بود.

فردوسی شاعر بود، نه شاعری که موزون و مقفی سخن می‌گفت، بلکه بیشتر به عنوان وجدان مغفول‌ی اجتماع بود. از نظر او آنچه می‌توانست جامعه‌ای خود باخته را از غفلت رهایی بخشد، نگاه ژرف و خردمندانه به امور بود. به سخن دیگر آنچه مورد غفلت قرار گرفته بود و حتی در تخطئه‌ی آن سخت می‌کوشیدند، ارزش جان و خرد بود. فردوسی با درک ژرفی که از اوضاع زمانه خود داشت، اثر حماسی خود را با نام خداوندی آغاز کرد که «جان و خرد» را به آدمیان ارزانی داشته است. در میان همه‌ی نعمت‌هایی که خداوند به آدمی ارزانی داشته، خرد بهترین دانسته است. چنان که می‌گوید:

خرد بهتر از هرچه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد⁷

خداوند خرد را به آدمی ارزانی کرده و راه را نیز به او نموده است، اما بی‌خرد هدیه‌ی زندگی را از راه چه حاصل خواهد کرد و به کجا خواهند رسید؟ مگر نه این است که مردمان بی‌خرد در مسیر عمر خود بارکش جباران می‌شوند؟

تکیه بر «خرد» از سوی شاعر، خوشایند دستگاه عریض و طویل خلافت و سلطنت نبود. در عوض، هر سؤال انحرافی برای دور کردن اندیشه‌ی آدمیان از واقعیت‌های زندگی مورد حمایت حکومت بود.

کرامیان وابسته به دربار محمود، در شرق ایران کارشان بیان شکل و شمایل خداوند شده بود. می‌گفتند خداوند بر عرش نشسته است، از آن بالا زمین و خلق را نظاره می‌کند،

⁷ - شاهنامه، جلد اول، ص: 1

و روز قیامت در صحرای محشر بر کرسی می‌نشیند و مؤمنین با وی مصافحه خواهند نمود.⁸ این اندیشه‌ها و هزاران بحث وجدال پیرامون آن، اذهان ساده‌ی مردمان را از واقعیت‌های موجود زمین دور نموده و به اوهام آشفته گرفتار کرده بود. مردمی که گرفتار دردها، رنج‌ها، اسارت‌ها، و ستم حاکمان زمین بودند، اندیشه‌هایشان سخت در پیچ و خم آسمان افتاده بود. فردوسی با طرح «خرد» به شکستن این بت‌های ذهنی پرداخته و درباره‌ی خداوند می‌گوید:

ز نام و نشان و گمان برتر است نگارنده‌ی بر شده پیکرست

به بینندگان، آفریننده را نینیی، مرنجان دو بیننده را⁹

وی سخت پرهیز دارد که مبدا چنان گرفتار لاهوت شود که واقعیت زندگی را از دسترس اندیشه دور کند. این است که به جای تفکر در پنهان آسمان، اندیشه را متوجه ظاهر و باطن روابط اجتماعی کرده و ظلماتی را که بر راه آدمی سایه گسترده مطرح می‌کند. برای شکستن این ظلمات است که «خرد» را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید:

همیشه خرد را تو دستور دار بدو، جانت از ناسزا دور دار¹⁰

در ادبیات مذهبی ایرانیان «دستور» به مفهوم «پیشوای دینی» و «موبد» و «هیربد» آمده است، و نیز کسی که در تمشیت مهمات به او اعتماد کنند¹¹. نام «دین دستوران» به عنوان مراجع دینی و روحانیان در آثار دوران ساسانیان به فراوانی به کار رفته است. فردوسی «خرد» را به عنوان «دستور» مطرح کرده و جایگزین فقیهان و عالمان و پیشوایان دینی نموده است. یعنی فهم دینی را به «خرد» خود آدمی واگذار می‌نماید.

⁸ - حکایت می‌کنند شیخی از آنان(اهل تجسیم) گفته است: «فقط از من درباره ریش و اعضای تناسلی خدا پرسش نکنید، آن وقت درباره هرچه جز این دو به نظر شما می‌رسد، بپرسید.» مقدمه ابن خلدون، ص 961

⁹ - شاهنامه جلد اول، ص: 1

¹⁰ - همان/ و ظاهراً این بیت در شاهنامه‌ی چاپ هرمس حذف شده

¹¹ - - برهان قاطع، و لغت نامه دهخدا ذیل همین واژه

"خرد" کلید و گشاینده‌ی دروازه‌های آسمان و چراغِ عالم پس از مرگ نیست، بلکه به پیشواییِ خرد می‌بایست در همین زندگی جان را از ناسزاها و زشتی‌ها دور نگه داشت.

اما مردمان آنچنان در حسیض تفکر به سر می‌برند که از نظر مفتیان دینی:

عامی را مذهب نیست و مذهب وی همان مذهب مفتی است که از او مسئله پرسیده است.¹²

بدین سان فردوسی "خرد" را از مجلس مفتیان و صحنه‌ی جدال اشاعره و فلاسفه و متکلمان به میدان واقعیت‌های عملی و گزنده‌ی روزگار می‌کشاند. این کار می‌توانست کینه و دشمنی دست اندرکاران دین و حکومت را علیه فردوسی برانگیزاند که بر انگیخت.

در گیر و دار جدال مدعیان مذهب، محمود غزنوی نیز حضور دارد. او اهل رزم و کشورگشایی است و به تبع آن می‌بایست از منظومه‌های رزمی استقبال نماید، اما چگونه است که شاهنامه را پذیرا نمی‌شود؟ حاکمانی چون محمود برای تبلیغ و گسرش سیطره‌ی خود، ناگزیر بودند از شاعران حمایت کنند.

احتمالا نفوذ کلام شاعر در میان مردم آن چنان زیاد بود که محمود از بیم این نفوذ کلام نمی‌توانست فردوسی را به صراحت تخطئه کند. گذشته از دسیسه‌ها و تضریب‌های شاعران درباری در مورد فردوسی، چیز دیگری که محمود را از شاهنامه بیم‌ناک می‌نمود، «خرد»ی است که در پهلوانان شاهنامه در اوج است.

محمود رستمی می‌خواست که مقلدِ کور و مطیعِ محض اوامر سلطان باشد، در حالی که رستم شاهنامه دست به بند شاه نمی‌دهد، و حتی تا پای جان هم بر آن پای می‌فشارد.¹³

¹² - شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، توضیح الملل، تحریر نو: خالقداد عباسی، انتشارات اقبال،

1361/ ج1، ص281

¹³ - شاهنامه، صفحه 999

محمود به زور و شمشیر، خود را بر ایرانیان تحمیل نموده بود، و خلافت جور عباسیان در خدمت این تحمیل قرار گرفته بود.

فردوسی بر این مسئله کاملاً واقف است که ترس از آن چنان چشم و دل مردم روزگار را پر کرده است که حتی اگر او هم جرات کند و از جان و خرد بگوید، کسی را یارای شنیدن نیست. او به صراحت می‌گوید:

خرد را و جان را که یارد ستود و گر من ستایم که یارد شنود¹⁴

محمود غزنوی، «خرد» خردمندان را به بهای زر خریداری می‌کند. آنان که حاضر به معامله نمی‌شوند یا همچون ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی دربدر و فراری می‌شوند یا در قتل عام‌هایی همچون قتل عام ری از دم تیغ گذرانده می‌شوند، و یا به اتهام قرمطی بودن به دار آویخته می‌شوند. زیرا در حکومت محمود "جان" را نیز حرمتی نمانده است.

توده‌های مردم در روزگار فردوسی مانند همه‌ی روزگارانِ دور نزدیک، هنوز "محو" و کمرنگ هستند. جنگ‌های پیاپی و غارت‌های مدام، فقر و حقارت را ارزانی این انبوهِ محو کرده است. وقتی که ملتی فقیر می‌شود، حقیر هم خواهد شد. این روی‌دادِ فقر و حقارت، خردی برای خردمندان باقی نمی‌گذارد، چه رسد به توده‌های محو جامعه.¹⁵

14 - «یارد» از ریشه « یارستن» در شعر فردوسی قبل از آنکه معنی توانستن را القا نماید، بیشتر به معنی جرأت و جسارت داشتن است، در لغت نامه دهخدا تحت عنوان کلمه « یارستن» شواهدی دیگر از ابیات شاهنامه به همین مفهوم جسارت و جرأت آمده است

15 - « محمود برای لشکرکشی‌های خویش به پول نیازمند بود، پیش از یکی از این لشکرکشی‌ها محمود فرمود در طرف دو روز مبلغ ضروری را گرد آورند، و این فرمان مجری شد، و به گفته مورخ درباری مردم را به خاطر آن همچون گوسفند پوست کنند.» بارتولد، واسیلی‌ولادیمیروویچ، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز،

در این حال و هوای بیداد و غارت و هراس و دلهره چه بسیار اندک‌اند مردانی که در عین بی‌چیزی عزت نفس خود را حفظ نمایند، و چون فرخی و عنصری به بوی پس مانده‌ی غارت محمود، مدح او را نگویند، و خود را در حمایت جلاد مردمان نگیرند.

در نظر برخی از شاعران و برخی از دانشمندان و فقیهان، خردمندی آن است که آدمی مصلحت کار خویش را چنان تدارک ببیند که در نزد قدرتمندان منزلتی پیدا نماید، یا دست کم از خشم و غضب آنان در امان بماند. ابوالفضل بیهقی با آنکه خود از خردمندان زمانه است در سراسر تاریخ خود، خواننده را به خرد اندرز می‌دهد، اما وقتی از سرنوشت برمکیان یاد می‌کند یا آنجا که داستان حسنک وزیر را نقل می‌نماید، سفارش می‌کند که:

چاکران و بندگان را از زبان نگاه باید داشت با خداوندان که محال است روباهان را با

شیران چخیدن.¹⁶

نمونه اینگونه خردمندی بی‌خطر و بی‌زیان را در نزد بسیاری از شاعران، ناصحان و مورخان از جمله ابن‌خلدون نیز می‌توانیم ببینیم که می‌گوید:

فروتنی وچاپلوسی از موجبات به دست آوردن جاه است، و جاه مایه سعادت و وسیله

روزی است، چنان که بیشتر از توانگران و سعادت‌مندان بدین خوی متصف اند.¹⁷

این‌گونه خردمندی، نه جرات می‌خواهد و نه جسارت، نه دلیری و نه شیردلی. نوعی زیرکی است برای نان به‌نرخ روز خوردن. اما خردی که فردوسی به آن سفارش می‌کند از مقوله دیگری است، و مردی چون رستم را طلب می‌کند، که در برابر زورگویی، غارت، بی‌حرمتی و

¹⁶ - ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ دانشگاه مشهد 1350/

¹⁷ - مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1359/ ص 774.

بیداد شاهان می‌ایستد، اعتراض می‌کند، می‌جنگد، تا رفع ستم و بیداد کند، و وضع موجود را به نفع وضع مطلوب تغییر دهد.

روی دیگر سخن فردوسی در مقابله با مذهب حاکم این است که سعادت یا شقاوت آدمیان، چندان خارج از حوزه قدرت آدمی نیست، شادی و غم، فرجام زیبا و فرجام زشت، زیستن در نعمت و زیستن در فقر و تنگدستی، همه در گرو خردمندی و بی‌خردی آدمیان است، و نمی‌توان آن را به چرخ و حتی به خداوند حواله کرد:

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای
ازو شادمانی و زویت غمیست و زویت فزونی و زویت کمیست
کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش¹⁸

اولین نوبت انتشار بهار 1379 در کتاب «بودن دشوار آدمی» ویرایش بعدی در فروردین 1390 و شهریور 1394
همچنین در باره‌ی خرد و شاهنامه هنوز سخن بسیار است و نوشته‌های دیگری در راه که امیدوارم به زودی آماده‌ی انتشار شود
مشهد / شهریور 1394